

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال چهاردهم، شماره چهل و چهارم، پاییز ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۲۷

تاریخ تصویب: ۹۷/۰۷/۱۸

صفحات: ۲۳۵-۲۰۹

وجوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت

و یورگن هابرماس

حسینعلی نوذری*

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران

علی ایمانی

گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکده علوم پایه، دانشگاه علوم و تحقیقات آیت الله آملی، آمل، ایران

چکیده

مفهوم نظام سیاسی مطلوب (Ideal political system) و تعیین نظام سیاسی با کارکردهای مناسب مقوله‌ای است دارای قدمت بسیار در فلسفه‌ی سیاسی که دیرینه و خاستگاه آن در نظریه‌ی سیاسی دست کم در آرای افلاطون به ویژه رساله‌ی جمهور و رساله‌ی سیاست ارسطو و طبقه‌بندی مشهور او در زمینه نظام‌های سیاسی مشهود می‌باشد. دو نفر از اندیشمندی که در این زمینه به طرح نظریه پرداخته‌اند ایمانوئل کانت و یورگن هابرماس می‌باشند. حکومت مطلوب کانت برآمده از قانون و اراده‌ی مردم است و قوانین آن براساس مفهوم حق و با عنایت بر اصول پیشینی خرد مانند آزادی، برابری و استقلال می‌باشد و علاوه بر این براساس نظام نمایندگی و تفکیک میان قوا اداره می‌شود و از آن با عنوان نظام جمهوری یاد می‌کند. در عصر حاضر نیز یورگن هابرماس فیلسوف و نظریه پرداز آلمانی تلاش کرد تا ضمن وفاداری به مفهوم دموکراسی لیبرالی با بازسازی آن به نحوه‌ی منحصر به فرد خویش علاجه‌ی برای ناکامی این سنخ از دموکراسی در نیل به اهدافش پیدا کند، بنابراین او نوعی از دموکراسی با عنوان دموکراسی مشورتی را معرفی می‌کند که در این نوع از دموکراسی کنش ارتباطی و استدلال‌های عقلانی و حاکمیت عقلانیت ارتباطی عناصر تعیین کننده می‌باشند. پژوهش حاضر می‌کوشد به تبیین آرای این دو متفکر در مورد نظام سیاسی مناسب جامعه بپردازد.

کلید واژه‌ها: جمهوری، دموکراسی مشورتی، مشروعیت، عقلانیت ارتباطی، حق

* نویسنده مسئول، ایمیل: hosseinainozari@gmail.com

مقدمه

مفهوم نظام سیاسی رویکردی در شناخت پدیده‌ی سیاسی است که در برگیرنده‌ی همه‌ی نهادها و انواع فعالیت‌های سیاسی است (عالم، ۱۳۹۱: ۱۴۹). هیوود نظام سیاسی یا رژیم را نسبت به مفهوم حکومت که به فرآیندهای نهادی مرتبط با تصمیم‌های جمعی و از الزام‌آور دلالت دارد اصطلاح گسترده‌تری می‌داند که نه تنها ساز و کارهای حکومت و نهادهای دولت بلکه ساختارها و فرآیندهای تعامل آن‌ها با جامعه‌ی بزرگتر را نیز در بر می‌گیرد (هیوود، ۱۳۹۱: ۳۹).

مفهوم نظام سیاسی مطلوب (Ideal political system) مفهوم و مقوله‌ای است به قدمت فلسفه‌ی سیاسی که دیرینه و خاستگاه آن در فلسفه‌ی سیاسی و نظریه‌ی سیاسی دست کم در آرای افلاطون به ویژه رساله‌ی جمهور و رساله‌ی سیاست ارسطو و طبقه‌بندی مشهور او در زمینه نظام‌های سیاسی مشهود می‌باشد.

لازم به ذکر است در پژوهش حاضر منظور نویسندگان از عنوان نظام سیاسی مطلوب ناظر به وجوه و جنبه‌های دموکراتیک در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت و بورگن هابرماس می‌باشد و بررسی مفهوم حکمرانی مطلوب (Good governance) به عنوان مفهومی که در دو دهه‌ی اخیر مجدداً در عرصه‌ی ادبیات توسعه مطرح شده در چارچوب اهداف پژوهش حاضر قرار ندارد. به همین ترتیب در یک جنبه از پژوهش حاضر تلاش شده تا به تبیین نظام سیاسی مطلوب و وجوه دموکراتیک آن در نظریه سیاسی ایمانوئل کانت^۱ پرداخته شود، گرچه کانت را نمی‌توان به طور دقیق فیلسوف سیاسی به شمار آورد لیکن توجه به آرای او به عنوان یکی از متفکران تاثیرگذار بر تکمیل و بلوغ اندیشه روشنگری که مفهوم دموکراسی تا حد زیادی مولود همین اندیشه است واجد اهمیت می‌باشد.

امروزه نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی به عنوان رایج‌ترین نظام سیاسی در کشورهای غربی مطرح می‌باشد، این مفهوم به تا حدی اهمیت یافته است که تقریباً تمامی نظام‌های سیاسی حتی نظام‌های اقتدار طلب و تمامیت خواه نیز در تلاش هستند تا خود را به نحوی دموکراتیک نشان دهند.

دموکراسی قرن بیستم را باید مولود لیبرالیسم قرن نوزدهم دانست، این مفهوم در قرن

۱. Immanuel Kant

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵

نوزدهم مبتنی بر هدف برآوری نیازهای طبقه‌ی متوسط بود و نظام اقتصادی متناسب با آن سرمایه‌داری به شمار می‌رفت، به مرور در قرن بیستم برابری در حوزه‌ی اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گرفت که حاصل آن ظهور دولت‌های رفاهی بود و به عبارتی مفهوم دولت رفاهی پشتوانه‌ی واقعی دموکراسی سیاسی در قرن بیستم شد (بشیریه، ۱۳۹۶: ۱۶۰). در دموکراسی قرن بیستم اصول لیبرالیسم و حکومت مبتنی بر نمایندگی و حاکمیت مردم با اصول اصلاحات و عدالت توزیعی در آمیخته می‌شوند (همان: ۱۶۵) یورگن هابرماس^۱ نیز ضمن وفاداری به دموکراسی اجتماعی قرن بیستمی و ارزش‌های اساسی آن تلاش می‌کند تا با نگاهی آسیب‌شناسانه به این مفهوم با توجه به برخی از ناکامی‌های نظام‌های متکی بر دموکراسی در نیل به آرمان‌های آن با مطرح ساختن نظریه نظریه‌ی دموکراسی مشورتی، نظام سیاسی مطلوب خود را در این چارچوب مطرح سازد. لذا جنبه‌ی دوم پژوهش حاضر تبیین آرای یورگن هابرماس در این خصوص می‌باشد.

۱. نوع نظام سیاسی مطلوب از نظر ایمانوئل کانت

۱.۱. معرفی ایمانوئل کانت

ایمانوئل کانت متفکر و اندیشمند آلمانی در سال ۱۷۲۴ در کونیگزبرگ آلمان متولد شد، پدر او یک زمین‌ساز بود و برخی از اجداد او از اسکاتلند به آلمان آمده بودند. در ۱۷۴۰ تحصیل فلسفه، ریاضی و الهیات را در کونیگزبرگ آغاز نمود و در ۱۷۷۰ به کرسی استادی منطق و متافیزیک در همان‌جا نائل آمد. در ۱۷۹۶ به علت کهولت سن بازنشسته شد و در ۱۸۰۴ در حالی که به فراموشی گرفتار بود درگذشت (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۲۷-۲۸). اهمیت کانت در فلسفه به نقش ارزنده‌ای که او در تکوین فلسفه‌ی مدرن و اعتلای جریان روشنگری در وجه فلسفی آن ایفا کرد باز می‌گردد. کانت به وسیله‌ی سازگار نمودن عناصر تجربی با معیارهای خردباورانه، چارچوب فلسفه‌ی ایده‌آلیسم را برای نخستین بار بنا گذاشت. او ذهنیت را بر جهان طبیعت اولویت داد بدون اینکه اعتبار پژوهش علمی را به مخاطره اندازد (ضیمران، ۱۳۹۳: ۱۲۳).

اساس فعالیت علمی کانت را باید در مطالعات او در زمینه‌ی معرفت‌شناسی و تلاش در جهت

۱. Jurgen Habermas

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و چهارم، پاییز ۱۳۹۷

بنای نظام فلسفی‌ای نوین دانست. خود او در تقریراتش به تأثیرات اندیشه‌های دیوید هیوم^۱ بر عزم او در راستای ورود به عرصه معرفت‌شناسی و سنجش قوه‌ی عقل و معرفت‌انسانی که در نهایت به ارائه‌ی فلسفی انتقادی انجامید، اشاره داشته است.

تا پیش از کانت عده‌ای از فلاسفه که به جزم‌گرایان معروف بودند هرگونه شناختی غیر از شناخت حاصل از تعقل را مردود می‌شماردند، اینان پیروان لایب‌نیتز^۲ بودند و به مانند کریستین ولف^۳ به فلسفه‌ی اصالت عقل جازم شده بودند. در معنای عام واژه‌ی جزمیت اشاره دارد به اعتقاد به حصول یقین برای انسان در مقابل شکاکیت، که این مفهوم در اصطلاح کانتی در برابر نقادی قرار می‌گیرد. در این زمینه نیز نقش هیوم در اندیشه‌های کانت قابل توجه است و در جمله‌ای که کانت در مورد نقش هیوم در بیداری او از خواب دگماتیسم (جزم‌اندیشی و تعبدگرایی) بیان کرد مبرهن می‌باشد، به عقیده‌ی کانت فیلسوفی که بدون سنجیدن طبیعت و بررسی محدودیت‌های عقل آدمی، ارزش شناخت‌هایش را مسلم می‌انگارد فیلسوفی جزمی است (کورنر، ۱۳۹۴: ۳۵).

۲.۱. فلسفه‌ی انتقادی

به عقیده یاسپرس^۴ کانت مسیر خود را با جستجو برای کشف یقینی شک‌ناپذیر و با پرسش درباره‌ی محدوده و وسعت میدان منطق در رساله‌ی استادی خود آغاز کرده و در گام دوم شک به امکان هرگونه متافیزیک را به اندیشه‌ی خود وارد می‌سازد و سپس با وارد کردن روش به این جریان فلسفه‌ی انتقادی خود را به سمت تکامل سوق می‌دهد (یاسپرس، ۱۳۹۰).

ارائه‌ی آراء و اندیشه‌های کانت به تقریر سه اثر ارزنده‌ی او در نقد قوای شناختی انسان می‌انجامد. ماحصل تدوین نقدهای سه‌گانه‌ی کانت تکریم جایگاه عقل بشری با درک دقیق‌تر کارایی آن توسط تعیین مرزهای شناخت عقلی انسان و نهادن ساز و کار فرآیند کسب معرفت بر بنیانی است که از شکاکیت مصون بماند. لذا در این راستا کانت با تفکیک قوای شناختی انسان به سه بخش عقل نظری، عقل عملی و قوه‌ی حکم، مقولات مرتبط با سه حوزه‌ی علم، اخلاق

۱. David Hume

۲. Gottfried Wilhelm Leibniz

۳. Christian Wolff

۴. Karl Jaspers

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵

و هنر را به طور کلی به هر کدام از حوزه‌های مذکور مرتبط می‌سازد.

او در نقد عقل محض تلاش می‌کند تا شناختی فارغ از تجربه فراهم کند لذا عقل محض را در برابر عقل عملی قرار می‌دهد، انقلاب کپرنیکی کانت نیز در چارچوب همین اثر به وقوع پیوست که در طی آن پدیده‌ها به تبعیت ذهن انسان و قوه‌ی شناختی او در می‌آیند (ضیمران، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

نقد دوم با عنوان نقد عقل عملی که از لحاظ محتوایی به نوعی تشریح مبسوط مطالب بنیادهای ما بعد الطبیعه‌ی اخلاق نیز بود. در ادامه مطالب طرح شده‌ی او در باب حدود و مرزهای معرفت انسانی نگاشته شد، او در نقد اول مدعیات متافیزیکی در مورد مفاهیمی چون خدا، آزادی و بقای نفس را به عنوان موضوع شناخت عقل محض به چالش کشید و سپس در نقد دوم آن‌ها را در حوزه‌ی اخلاق و به عنوان متعلقات شناختی عقل عملی قرار داد، مباحث مرتبط با مسائل دینی نیز با توجه به ماهیتشان در این محدوده مورد بحث قرار گرفتند (همان: ۱۲۶).

کانت در نقد قوه‌ی حکم نیز به بررسی قوه‌ی حکم به عنوان پیوند دهنده‌ی عقل عملی و عقل نظری می‌پردازد، کانت در این اثر که به نوعی باید آن را واسطه بین نقدهای اول و دوم دانست، احکام زیبا شناختی را در ذیل چهار لحظه یا گشتاور حکم ذوقی برحسب کیفیت، حکم ذوقی برحسب کمیت، حکم ذوقی بر حسب نسبت و حکم ذوقی بر حسب جهت مورد تبیین قرار می‌دهد.

علاوه بر این سه گانه نقدی او در رساله‌های سیاسی خود و همچنین متافیزیک اخلاق نیز همواره در راستای دفاع از ارزش‌های عصر روشنگری و در چارچوب این آرمان‌ها به طرح نظریات خود پرداخت.

۳,۱. عناصر اصلی نظریه سیاسی کانت

اساس اندیشه‌ی سیاسی کانت را باید در مفروض اساس وی مبنی بر غایت‌مندی طبیعت که یکی از شالوده‌های ایده‌الیسم آلمانی به شمار می‌رود دانست، او با این فرض می‌کوشد خرد انسانی را به عنوان پایه‌ای برای غایت طبیعت، که بنای جامعه مدنی عادلانه در پناه قانون است، قرار دهد و فلسفه سیاسی خود را که تشکیل دهنده‌ی ایده روشنگری به عنوان نمود پیشرفت و تکامل انسان است ترسیم نماید. جامعه‌ای که او در نظر دارد جامعه‌ای است که اصول پیشینی

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و چهارم، پاییز ۱۳۹۷

خرد علی‌الخصوص آزادی در آن حکم فرما باشد، او در بنیان نهادن این جامعه علاوه بر ایده‌ی آزادی دو ایده‌ی واجد اهمیت دیگر را نیز مورد توجه قرار می‌دهد که عبارتند از برابری و استقلال.

به طور کلی اندیشه‌ی سیاسی کانت در آثاری که از ۱۷۸۱ تا ۱۷۹۸ به نگارش در آورد قابل پیگیری است. در سراسر فلسفه‌ی کانت خرد انسانی نقش اصلی را در عاملیت انسان در مسیر پیشرفت که همانا مسیر نیل به آرمان‌های روشنگرانه‌ی اوست ایفا می‌کند. اولین رگه‌های اندیشه‌ی سیاسی کانت را می‌توان در بخشی از نقد عقل محض مشاهده کرد که کانت در آن تلاش می‌کند تا با تکیه بر اصل آزادی به طرح ایده‌ی «نظام کامل دولت» بپردازد. به اعتقاد او دولت جامعه‌ای است انسانی که بر پایه‌ی اصلی اخلاقی بنا شده است. او با طرح این ایده نمونه‌ای کامل از نظم سیاسی را که در آن عدالت و آزادی در حد ایده‌آل و شایسته‌ی انسان رعایت می‌شود ترسیم می‌کند. مفهوم قانون اساسی در این راستا به عنوان بنیان خلق چنین نظامی تحت توجه کانت قرار دارد. قانون اساسی که مد نظر کانت است زمینه‌ای برای فراهم آوری حداکثر آزادی برای همه انسان‌ها را مهیا می‌سازد و به عنوان پایه‌ای برای ایجاد قوانین دیگر قرار می‌گیرد. علیرغم اینکه او تحقق این قانون اساسی را در قالب ایده‌ی نظام کامل دولت در «عمل» ناممکن می‌داند، نیل به نظام قانونگذاری و سیاست‌گذاری عقلانی را در گرو تلاش برای نزدیکی هر چه بیشتر به این مهم می‌داند و اظهار می‌دارد که هر چه معیارهای عقلانی اصول آن بیشتر به کار برده شوند نظام سیاسی نیز عقلانی‌تر خواهد بود. لذا بنابر عقیده‌ی کانت می‌توان از میزان مطابقت نظام‌های سیاسی با اصول و احکام پیشینی خرد مانند آزادی، حقوق غیر قابل سلب انسان، خرد خود بنیاد، اراده عمومی و اصول دیگر این چنینی به عنوان شاخص در جهت سنجش نظام‌های سیاسی استفاده کرد (جمالی و منوچهری، ۱۳۸۰: ۱۸۷-۱۸۵).

او در ادامه در اثری با عنوان معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی در شرح ایده‌ی پیشرفت روشنگری، نه اصل را مطرح و تحلیل می‌کند که چهار اصل در ارتباط با ایده‌ی غایت‌مندی در طبیعت و انسان‌شناسی و پنج اصل دیگر نیز مربوط به موضوعات سیاسی است (شجاعی جشقانی، ۱۳۹۱: ۴۶).

نقطه‌ی عزیمت کانت در طرح مطالبش در این آثار، تلقی از انسان به عنوان موجودی خردمند است که طبیعت با اعطای موهبت خرد او را توانا ساخته تا با تمرین و یادگیری در رشد و بلوغ خود در حرکت نسل بشر به سعادت طبیعت که همانا نیل به جامعه‌ای اخلاقی است

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵
بکوشد. او به ویژگی دوگانه‌ی ذات بشر به عنوان محرکی در مسیر تکامل خویشتن می‌نگرد، انسان مورد نظر کانت از یک سو دارای تمایل به زندگی در کنار هم نوعان و در قالب جامعه می‌باشد و از دیگر سو به طور غریزی مشتاق به تنهایی و گریز است، مجموع این شرایط که ناشی از تضاد منافع در میان انسان‌هاست طبیعت را به عرصه‌ی نزاع و کشاکش انسان‌ها مبدل می‌سازد. کانت این ناهماهنگی را موهبتی میداند که طبیعت به انسان اعطا کرده تا بتواند هستی حقیقی خود را بیابد، به عبارتی دیگر به گفته‌ی یاسپرس میل سیری‌ناپذیر انسان به قدرت و ثروت و همچنین ناهماهنگی طبیعت، هدیه‌ی طبیعت به انسان است تا در واکنش به رنجی که می‌برد به مدد خرد خویش ابزارهایی برای خروج از این رنج بیابد و به هستی خود تکامل ببخشد (یاسپرس، ۱۳۹۳: ۲۶۳-۲۶۱).

راه‌حلی که خرد انسانی برای خروج از این شرایط بر می‌گزیند تلاش برای تاسیس جامعه‌ی مدنی عادلانه است. تاسیس جامعه‌ای اخلاقی که بتواند شرایط را برای رشد استعدادهای نهفته‌ی انسان فراهم سازد وظیفه‌ای است که از سوی اجتماع به انسان محول شده است. به عقیده‌ی کانت جامعه بر انسان مقدم است و پیش از او وجود داشته، و به کمال رساندن آن وظیفه‌ی انسان می‌باشد (همان: ۲۷۳).

اما برای تبیین دقیق‌تر جامعه‌ی مطلوب کانت باید گفت که جامعه‌ی مورد نظر کانت جامعه‌ای است که در عین وجود حداکثر آزادی واجد حدود و قواعد و قوانین در جهت برخورداری و امکان استفاده‌ی همگان از این آزادی در سایه همزیستی مسالمت‌آمیز آن‌ها باشد. او این جامعه را بنیانگذاری قانون اساسی کاملاً عادلانه می‌خواند که طبیعت به واسطه‌ی آن اهداف خود را در ارتباط با نسل بشر به انجام می‌رساند. اگرچه رسیدن به چنین جامعه‌ای با دشواری‌های بسیاری همراه است با این وجود کانت راه‌حل آن را در بررسی مشکل ناشی از تضاد خرد قانون‌گرای انسان و تمایلات قانون‌گریز او و نیازش به ارباب می‌داند، او در مقاله‌ای با عنوان نظر و عمل به معرفی این اصول بنیادین که جامعه‌ی مدنی باید براساس آن‌ها بنا شود می‌پردازد. این اصول که ایده‌هایی پیشینی می‌باشند عبارتند از آزادی هر فرد به منزله‌ی یک انسان، برابری هر فرد با همه‌ی اعضای جامعه به منزله‌ی تبعه و استقلال هر عضو جامعه‌ی همسود به عنوان شهروند. کانت این ایده‌ها را به عنوان اصولی که بدون آن‌ها جامعه‌ی مدنی غیرقابل تصور است معرفی می‌کند (محمودی، ۱۳۹۵: ۲۱۴).

۱،۳،۱. آزادی و اراده‌ی خود بنیاد

مفهوم آزادی در اندیشه‌ی کانت دارای نقشی محوری است، کانت بررسی نظری این مفهوم را در قالب فلسفه‌ی اخلاق خود و به طور عمده در دو اثر مهم خود یعنی متافیزیک اخلاق و نقد عقل عملی انجام داد. برای درک بهتر این مفهوم باید به آرای کانت در باب عقل عملی توجه کرد، مفهوم آزادی از نظر کانت به عنوان امری فی نفسه و تصویری استعلایی می‌باشد، با این وجود کانت با تمایزی که میان آزادی نظری و عملی می‌گذارد، تلاش می‌کند در راستای حل بحران متافیزیک آن را به فلسفه‌ی انتقادی خود وارد سازد (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۴۳).

لذا کانت برای تبیین بهتر به مفهوم اراده‌ی انسان به عنوان موصوف اصلی آزادی در جایگاه صفت متوسل شده است، و ابراز می‌دارد با فرض ملازمت میان عقلانیت انسان و وجود اراده، اعمال اراده باید آگاهانه فرض شوند. با این فرض اراده‌ی آزاد در صورتی موجود است که مفهوم اراده معلول علت دیگری نباشد. کانت عقیده دارد علی‌رغم حاکمیت اصل ضرورت در سراسر طبیعت، به معنای وجود علتی در پس هر پدیده، وجود اراده‌ی آزاد انسان، به معنای توانایی ایجاد اثر بدون تاثیرپذیری از علل بیرون از انسان، امری ممکن می‌باشد چرا که بدون وجود این مفهوم امر اخلاق فاقد معنا است (محمد رضایی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۲). اراده‌ی آزاد در اندیشه‌ی کانت اراده‌ای است که در محدوده‌ی قانون اخلاقی حرکت کند. هر ذات خردمند به دلیل بهره‌گیری از عقل عملی از اندیشه‌ی آزادی بهره می‌برد. لذا باید آزادی را در اندیشه‌ی کانت در گرو احترام و عمل به قانون اخلاقی دانست، که خود آن نیز در گرو استقلال اراده است.

نکته‌ی مورد اهمیت دیگری که در باب اندیشه اخلاقی کانت تعیین کننده است جایگاه امر مطلق در قانون اخلاقی است که اشاره دارد بر عدم حق انسان بر استفاده از دیگران به عنوان وسیله‌ی نیل به اهداف، چرا که انسان به عنوان غایتی فی نفسه در هستی مطرح است. لذا در این چارچوب می‌توان گفت آزادی اراده زمانی معنا می‌یابد که انسان خردمند بر پایه‌ی اراده‌ی خود و بدون تاثیر غیر خودی تابع قانون اخلاقی مبتنی بر امر مطلق و اراده‌ی نیک باشد. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت بنیان اندیشه‌ی سیاسی کانت نیز براساس فلسفه‌ی اخلاق و حقوق او و مبتنی بر مفهوم اراده آزاد و خودبنیاد می‌باشد که خود وابسته است به تبعیت آن از امر مطلق به عبارتی "چنان کن با انسانیت، هم در قالب شخص خودت و هم شخص دیگران، هرگز نه فقط همچون وسیله، بلکه همچنین به عنوان غایت رفتار کنی (کورنر، ۱۳۹۴: ۲۹۶).

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵

۲,۳,۱. مفهوم حق

کانت با مد نظر قراردادن مفهوم حق در کنار خودآیینی اراده یا آزادی، بنای نظریه سیاسی خود در ارتباط با نظام سیاسی مطلوب و جامعه‌ی مدنی را استوار ساخت. کانت حق را مجموع شرایطی می‌داند که در آن اراده‌ی یک فرد می‌تواند با اراده‌ی فرد دیگری بر پایه قانون کلی آزادی وفق داده شود. او تحت تاثیر نظریه پردازان قرارداد اجتماعی، قرار داشتن انسان در وضع طبیعی پیش از شکل‌گیری جامعه مدنی را متذکر شده و اعلام می‌دارد انسان در وضع طبیعی دارای حق طبیعی می‌باشد، خرد و ویژگی‌های فطری انسان او را می‌دارد تا برای گذار از این وضع تمهیدی بیاندیشد که همانا تاسیس جامعه‌ی مدنی می‌باشد. به اعتقاد محمودی مفهوم حق سیاسی که در قلمرو حق عمومی و حق ذاتی قابل شناسایی است گرانی گاهی است که انسان به پشتوانه‌ی آن به سمت وضع مدنی حرکت می‌کند. این حق که مفهومی فرا تجربی و ذاتی است اساس مشروع تدوین قانون اساسی و تاسیس جامعه مدنی است (محمودی، ۱۳۹۵: ۲۴۵-۲۴۳).

۳,۳,۱. حق به منزله‌ی مبنای قانونگذاری

کانت برای تعیین مبنای مستحکم جهت تدوین قوانین مورد نیاز جامعه‌ی مدنی به مفهوم حق اتکا می‌کند، تحلیل کانت بر این مبنا است که هرگاه فردی حقی برای خود در جامعه قائل می‌شود، این امر مستلزم «محدودیت آزادی دیگران» است لذا بنا بر اصل امر مطلق که بر آمده از فلسفه‌ی عملی کانت می‌باشد، این محدودیت باید شامل خود صاحب حق هم شود. بنابراین حق محدود کردن آزادی هر فرد در هماهنگی با آزادی دیگران تحت مفاهیم قوانین عمومی است. مفهوم حق خارجی تماماً سرچشمه گرفته از مفهوم آزادی در روابط متقابل انسان‌ها می‌باشد، و تمام مفهوم حق نیز به قوانین وابسته است از سوی دیگر به دلیل ثبات و پایداری مفهوم حق، لذا قانون باید همواره در هماهنگی با حق وضع شود (جمالی و منوچهری، ۱۳۸۰: ۱۹۷-۱۹۵)

اما در مقابل مفهوم حق، اصل رفاه عمومی یا به تعبیری سعادت، مفهوم دیگری است که امکان دارد که به عنوان مبنایی برای تاسیس جامعه مدنی قرار بگیرد، کانت مفهوم سعادت را برای این امر ناکافی دانسته و اتکا به آن را زمینه‌ساز استبداد می‌داند، چرا که سعادت مورد نظر

به صلاحدید حاکمان گره می‌خورد تا به آزادی انتخاب اتباع، که در چارچوب قوانین و حق آنان می‌باشد. کانت در رد سعادت به عنوان بنیاد تدوین قوانین بیان می‌دارد که در جامعه‌ی مدنی هر کس می‌تواند برداشت خاص خود را از مفهوم سعادت داشته باشد لذا این مفهوم امری نسبی است بنابراین حکومت مدنی نباید براساس تصورات ناپایدار و گذرای مردمان از سعادت خود شکل بگیرد و همچنین مجاز نیست آنان را بر خلاف اراده شان به سمت سعادت که حکام حکومت مدنی تشخیص می‌دهند بکشانند چرا که مردم علیه فرمانروایی که می‌خواهد به روش خود آنان را به سعادت برساند سر به شورش می‌گذارند (یاسپرس، ۱۳۹۳: ۲۷۷-۲۷۶).

لذا حق به عنوان مفهومی پیشا تجربی و ذاتی به عنوان یگانه مبنای تاسیس جامعه‌ی مدنی مد نظر قرار می‌گیرد، اهمیت پیشینی فرض کردن حق در این مطلب است که در صورت فرض مبنایی تجربی برای آن به مانند سعادت، قانون اساسی براساس دریافت دلبخواهی و تحکمی از حق و مبتنی بر اراده‌ی شخص فرمانروا نگاشته خواهد شد.

او در راستای تدوین قوانین بر مبنای اصل حق، کانت در مقاله صلح پایدار سه گونه حق؛ حق مدنی، حق بین‌الملل، و حق جهانشمیری را مطرح کرده و بر مبنای آن‌ها اصول بنیادین آزادی برابری و استقلال را به عنوان مبنای تاسیس جامعه‌ی مدنی ذکر می‌کند و سه نوع قانون اساسی را بر این اساس ذکر می‌کند؛ قانون اساسی بر پایه‌ی حقوق مدنی افراد در چارچوب یک ملت، قانون اساسی بر پایه حقوق بین‌المللی حاکم در روابط میان دولت‌ها، قانون اساسی بر پایه‌ی حقوق جهانشمیری که افراد و دولت‌ها را به منزله‌ی شهروندان یک حکومت جهانی در بر می‌گیرد (محمودی، ۱۳۸۲: ۳۴).

۴,۳,۱. مبنای اطاعت اتباع

کانت معتقد است در صورت عدول اتباع جامعه از قوانین و تعرض آنان به آزادی و حقوق اساسی سایر اتباع، حکومت مدنی مجوز توسل به زور را خواهد داشت. کانت بی‌قانونی و شورش را بدترین جنایت‌ها می‌داند و معتقد است در صورت به رسمیت شناخته شدن حق ایستادگی در برابر اقتدار، هرگونه فرمانروایی قانون نامطمئن گشته و به ناچار خود قانون از میان خواهد رفت. کانت در این مورد به وضوح به قرائت هابز^۱ از قرارداد اجتماعی نزدیک می‌شود. او در ارتباط با

۱. Thomas Hobbs

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵
حقوق متقابل میان فرمانروا و اتباع از مفهومی با عنوان روح آزادی یاد می‌کند "در هر جامعه‌ای
اطاعت از قانون باید با روح آزادی همگام باشد. آنجا که روح آزادی غالب است خرد به ما
اطمینان می‌دهد که الزامی که در کار است درست و عادلانه است" (یاسپرز، ۱۳۹۳: ۲۷۹-۲۷۸).

۱،۳،۵. نظام جمهوری

کانت در بحث بهترین نظام سیاسی ابتدا به روش ارسطو به تقسیم‌بندی حکومت‌ها از لحاظ
شکلی و بر مبنای تعداد فرمانروایان و صاحبان اقتدار می‌پردازد و در تقسیم‌بندی دیگری فارغ از
شکل حکومت‌ها، براساس چگونگی اداره و فرماندهی، حکومت‌های جمهوری را از استبدادی باز
می‌شناسد. کانت معتقد است نظام جمهوری که براساس تقسیم‌بندی قوای قانونگذاری و اجرایی
بنا شده باشد بهترین نوع نظام سیاسی و حکومتی مدنی می‌باشد که در صورت ایجاد هم‌نوایی و
هماهنگی میان عناصر قانون، آزادی و قدرت می‌تواند زمینه‌های رفاه شهروندان را فراهم نماید و
رشد اخلاقی آنان را موجب شود.

به عقیده‌ی کانت قانون اساسی جمهوری بر سه اصل استوار می‌باشد، اولین اصل آزادی
برای همگان است که به افراد به عنوان انسان‌هایی خردمند توجه دارد، دومین اصل تعلق افراد
به قانون عمومی یگانه است، که افراد را در در جایگاه اتباع مورد توجه قرار می‌دهد و سومین
اصل نیز برابری احاد مردم در برابر قانون است که بر نقش شهروندی آنان تاکید دارد. شهروند
در اندیشه کانت «کنشگری است فعال و مشارکت جو» که دارای نقش اصلی در پی ریزی
جامعه‌ی مدنی و به کار بسته شدن قرارداد اجتماعی و تدوین و قانون اساسی و در نهایت تشکیل
نظام جمهوری می‌باشد (محمودی، ۱۳۸۲: ۲۴). کانت همچنین در آراء خود در تفسیر ماهیت
مشارکتی نظام جمهوری اصل عمومیت یا عمومی شدن^۱ را مورد تاکید قرار داده و عمومی شدن
و مطرح شدن هرگونه ادعا در باب مفاهیمی چون حق، قدرت، قانون و آزادی را در منظری
عمومی، شرط کسب اعتبار و ارزش این موارد می‌داند (شجاعی جشوقانی، ۱۳۹۱: ۴۹). او در
مقاله روشنگری چیست با تمایزی که میان کاربرد همگانی خرد در امور عمومی و کاربرد
خصوصی آن می‌گذارد بر اهمیت وجود آزادی و امکانات برای به کار بستن خرد در جایگاه اهل
علم در مقابل جماعت تاکید کرده و کاربرد همگانی خرد در امور عمومی را ابزار اصلی تکمیل

۱. To publicis

مسیر روشنگری و نیل به آن می‌شمارد (کانت، ۱۳۹۴: ۴۴-۳۲). مفهوم عقل سلیم نیز که توسط کانت در نقد قوه‌ی حکم به طور مبسوط به نحوه شکل‌گیری و کارکرد آن پرداخته شد نیز از همین منظر به مسئله سیاست و نظام دموکراسی نظر دارد، کانت با توجه به سیاست به عنوان بخشی از اخلاق که پیشتر گفته شد ریشه در مفهوم عمومیت یا تعمیم‌پذیری در فلسفه‌ی حق و تاریخ او داشت، اعتقاد داشت که عقل جمعی در داوری و قضاوت نسبت به عقل فردی دارای قابلیت‌های برتری است، لذا بر این مبنا نگرش دموکراسی محصول اعتقاد مردم به عقل سلیم است (انصاری، ۱۳۸۴: ۸۵).

۱،۳،۶. قرارداد اجتماعی

کانت در آرای خود در ارتباط با طرح قانون اساسی جمهوری مد نظرش از نظریه‌ی قرارداد اجتماعی بهره می‌گیرد، ایمانوئل کانت در بهره‌گیری از این نظریه عمدتاً تحت تاثیر روسو^۱ قرار داشت گرچه تفاوت‌های عمده‌ای در این مورد میان این دو متفکر موجود است. قرارداد اجتماعی مدنظر کانت فاقد ویژگی تاریخی می‌باشد و به عنوان یک ایده‌ی پیشا تجربی از سوی کانت مطرح می‌شود و آن را به عنوان قاعده‌ای در جهت تدوین قانون اساسی حاکم بر جامعه‌ی مدنی در نظر می‌گیرد (محمودی، ۱۳۹۵: ۲۶۰).

یکی از تفاوت‌های موجود در نظریه‌ی قرارداد اجتماعی کانت با روسو شرایط انسان در وضعیت طبیعی است، کانت آزادی حقیقی انسان را تنها در شرایط جامعه مدنی می‌بیند، به اعتقاد او آزادی طبیعی انسان در وضع اولیه که فاقد هرگونه محدودیتی است متقابلاً منجر به سلب آزادی و حقوق سایر اعضا می‌گردد، لذا در صورت ایجاد محدودیت‌های مشروع قانون حاکم شده پس از قرارداد اجتماعی و در وضع مدنی، انسان به آزادی حقیقی دست می‌یابد. کانت وضع طبیعی را وضع "خالی از عدالت" بر مبنای یک اراده‌ی مشترک می‌داند و معتقد است در وضع طبیعی منازعه بر سر حق است و نه مانند آنچه هابز می‌گوید، بقا. به عبارتی می‌توان اینگونه استنباط کرد که در این شرایط حقوق به صورت هنجاری موجود می‌باشند اما فاقد رسمیت هستند و حرکت به سمت وضع مدنی تلاشی در جهت رسمیت دادن و پذیرش عمومی حقوق و دفاع از آن با نیروی مشترک عمومی می‌باشد (پولادی، ۱۳۹۳: ۱۳۴). در مقابل به نظر روسو

۱. Jean-Jacques Rousseau

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵ انسان در وضع طبیعی در خوشبختی کامل زندگی می‌کند و آزادی او مقید به هیچ قیدی نیست. به عقیده‌ی روسو انسان در وضع طبیعی برخلاف سایر موجودات زنده وابسته به گزینه نیست؛ او رفتارش را خودش تعیین می‌کند و توانایی دارد شرایط طبیعی زندگی خود را برخلاف سایر حیوانات تغییر دهد، چرا که واجد آزادی اراده و استعداد می‌باشد (سبزه ای، ۱۳۸۶: ۸۴). روسو معتقد است دوران وضعیت طبیعی به سر رسیده و امکان بازگشت این شرایط و آزادی مترتب بر آن وجود ندارد لذا تلاش می‌کند تا با ارائه‌ی قرارداد اجتماعی، نوعی جدیدی از آزادی را که به عقیده‌ی او به اندازه‌ی وضعیت طبیعی کامل اما متفاوت است را فراهم آورد (مک لند، ۱۳۹۵: ۵۶۸).

۷،۳،۱. تفکیک قوا

کانت اصل جدایی نیروهای قانونگذاری، اجرایی و قضایی را از اصول تعیین کننده در شناسایی نظام جمهوری می‌داند، گفتنی است اصل تفکیک قوا را نخستین بار منتسکیو^۱ به صورت مدون در رساله‌ی روح القوانین تحت تاثیر نظام سیاسی انگلستان منتشر کرده بود. کانت این اصل را ضامن کارایی و حفظ نظام سیاسی از استبداد و خود رایبی حکام می‌داند و حتی حکومت دموکراتیک را هم با این محک می‌سنجد. او در رسالات خود انتقاداتی را متوجه نظام دموکراسی می‌کند و معتقد است نظام دموکراسی نظامی است که در آن تمایزی میان قوا وجود ندارد و به عبارتی همه برای همه تصمیم می‌گیرند، اجرا می‌کنند و قضاوت می‌نمایند در عین حال این همگان دارای حاکمیت نمی‌باشند و در این شرایط اراده‌ی عمومی در تضاد با خود قرار می‌گیرد لذا تنها از طریق تفکیک قوا است که دولت، خود را مطابق با قوانین آزادی، تاسیس و حفظ می‌کند؛ از طریق قدرت‌های متمایز دارای استقلال، از تمرکز قوا و خودکامگی جلوگیری شده و آزادی حفظ می‌شود (جمالی و منوچهری، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۱۹۸).

۸،۳،۱. نظام نمایندگی

نظام جمهوری مدنظر کانت بر پایه نظام نمایندگی است، او بر خلاف روسو معتقد است امکانپذیر است که اراده‌ی عموم به نمایندگی داده شود و قانونگذاری نباید به شکل مستقیم به

۱. Montesquieu

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و چهارم، پاییز ۱۳۹۷

مردم سپرده شود (پولادی، ۱۳۹۳: ۱۳۶). لذا انتقادات کانت نسب به دموکراسی هم که در بخش تفکیک قوا گفته شد روشنتر می‌گردند، و می‌توان گفت نقد کانت به دموکراسی‌های مستقیم است نه کل مفهوم دموکراسی، چرا که اظهار می‌دارد بنیاد همه‌ی حکومت‌های مدنی بر پایه‌ی دموکراسی است. کانت عقیده دارد غفلت از موضوع الزام تاسیس نظام سیاسی بر پایه‌ی نمایندگی می‌تواند موجبات بروز استبداد را فراهم کند چرا که به اجرایی شدن اراده‌ی شخص قانونگذار می‌انجامد (یاسپرس، ۱۳۹۳: ۲۷۶).

۲. نوع نظام سیاسی مطلوب از نظر یورگن هابرماس

۱.۲. معرفی یورگن هابرماس

یورگن هابرماس متفکر معاصر در سال ۱۹۲۹ در شهر دوسلدورف آلمان متولد و در گومرزباخ بزرگ شد، پدر او از مدیران صنعتی و پدربزرگش مدیریت یک آموزشگاه محلی را بر عهده داشت، او ظهور و سقوط نازیسم را تجربه کرد و شاهد دادگاه‌های نورنبرگ بود. در سال ۱۹۴۹ در گوتینگن تحصیلات دانشگاهی خود را آغاز کرد و در ۱۹۵۴ رساله‌ی دکترای خود را به پایان برد و در طول دوران تحصیل از راهنمایی‌های اندیشمندانی چون تئودور آدرنو و ماکس هورکهایمر بهره برد، پس از این دو نیز مدتی رهبری و هدایت مکتب فرانکفورت را نیز بر عهده داشت و به نوعی می‌توان او را منتقدترین نماینده‌ی نسل دوم این مکتب به شمار یرد (نوذری، ۱۳۹۳، ۱۹-۲۱). از مهمترین آثار او باید به نظریه‌ی کنش ارتباطی، دانش و علایق انسانی و تحول ساختاری در حوزه‌ی عمومی اشاره کرد.

خاستگاه فلسفی هابرماس به نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت باز می‌گردد. یاس حاصل از دیالکتیک روشنگری و ناامیدی از توان رهایی بخشی نظریه انتقادی زمینه‌ساز این شد که هابرماس، در راستای دفاع از عقلانیت روشنگری و آرمان‌های آن و بازیابی توان رهایی بخشی نظریه انتقادی به بازسازی نظریه انتقادی و نظریه عقلانی شدن و برپردازد. او علیرغم نقد مدرنیته، پیشرفت و رشد تکنولوژی را نه به عنوان سدی بر سر راه رهایی انسان بلکه به عنوان عنصری ضروری می‌داند، به اعتقاد او آنچه که زمینه‌ساز معضلات عصر مدرن شده نه فرآیند مدرنیزاسیون، بلکه شکل سرمایه دارانه‌ی این فرآیند می‌باشد (ابادزی، ۱۳۸۹: ۲۰).

او در دوره‌ی اول نظریه‌پردازی خود راه درمان نابسامانی‌های عصر مدرن را در به کارگیری

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵
علوم انتقادی که مبتنی بر علائق‌رهایی بخش هستند می‌بیند و در این راستا با تکیه بر
روانشناسی فروید بر اهمیت و فواید فرآیند تامل در نفس، در ضرورت تأمین بسترهای مورد نیاز
برای رهایی انسان که از طریق علوم انتقادی ممکن می‌گردد، تأکید می‌کند. اما مهمترین
نظریات هابرماس را باید در دوره‌ی دوم نظریه‌پردازی او که به دوره "چرخش زبان‌شناختی"
موسوم است جستجو کرد. او در این دوره با رها کردن نظریه علایق‌شناختی، نظریات مرتبط با
زبان و ارتباط را در کانون مباحث خود قرار می‌دهد و با انتشار کتاب نظریه کنش ارتباطی و
معرفی مفاهیمی چون نظام و زیست جهان که از الگوهای نظری پارسونز^۱ و هوسرل^۲ وام گرفته
بود به تشریح نظریه‌ی خود می‌پردازد.

هابرماس نابسامانی‌های جهان مدرن را ناشی از وجود عدم توازن به نفع نظام و گسترش
حوزه‌ی نفوذ آن به داخل زیست جهان انسان می‌داند. او با معرفی عقلانیت ارتباطی به عنوان
عقلانیت حاکم بر عرصه‌ی زیست جهان، تنگ شدن عرصه بر این نوع از عقلانیت و گسترش
عقلانیت ابزاری به زیست جهان و شکل‌گیری فرآیندی که آن را استعمار زیست جهان یا
"مستعمره شدن زیست جهان" می‌داند، به عنوان عامل و علت بحران‌های مدرنیته بر می‌شمارد
(محمدی، ۱۳۸۶: ۶۵-۶۰).

۲.۲. عناصر اصلی نظریه سیاسی هابرماس

۱.۲.۲. دموکراسی مشورتی

مفهوم دموکراسی را باید به عنوان یکی از دستاوردهای عقلانیت روشنگری و تحت تأثیر
مولفه‌های این جریان مد نظر قرار داد، دموکراسی علاوه بر ارتباط تنگاتنگی که با سرمایه‌داری
به علت نقشش به عنوان یکی از ابزارهای رشد و گسترش و تضمین بقای آن دارد، اومانیسیم که
ریشه‌ی ظهور مجدد آن در اندیشه‌ی غرب به عصر رنسانس باز می‌گردد و از مولفه‌های اصلی
فلسفه‌ی روشنگری است و عقلگرایی را نیز به عنوان توجیهات خود دارا می‌باشد (انصاری،
۱۳۸۴: ۸۴). هابرماس نیز با عنایت بر این آموزه در پس از ارائه‌ی آرای خود در باب عقلانیت
روشنگری و پدیده‌ی مدرنیته به طرح مدل خود از دموکراسی با عنوان دموکراسی مشورتی اقدام

۱. Talcott Parsons

۲. Edmund Husserl

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و چهارم، پاییز ۱۳۹۷

نمود. لسناف^۱ تعریف هابرماس از مفهوم دموکراسی را چنین بیان می‌کند؛ دموکراسی در اندیشه هابرماس نهادی کردن نظریه‌ی استدلال و مناظره از رهگذر نظامی از نظریه‌ی حقوق است که تضمین‌کننده‌ی حق مشارکت برابر برای هر فرد در فرآیند قانونگذاری باشد (لسناف، ۱۳۷۸: ۴۶۴).

هابرماس در نظریه دموکراسی مشورتی خود در تلاش برای ارائه‌ی بدیلی برای دموکراسی لیبرالی نیست بلکه می‌کوشد با دیدی نقادانه و در استمرار آرا و نظریات خود در زمینه‌ی حوزه‌ی عمومی و کنش ارتباطی راه‌علاجی برای معضلات و بحران‌های دموکراسی مدرن که به زعم او از سیطره‌ی عقلانیت ابزاری و کنش استراتژیک رنج می‌بردند بیاید. به عبارتی تفاوت اصلی میان دموکراسی مشورتی با دموکراسی‌های لیبرال به زعم او مبتنی است بر نوع عقلانیتی که ستون اصلی آن را تشکیل می‌دهد که در دموکراسی مشورتی عقلانیت ارتباطی و در دموکراسی‌های لیبرالی عقلانیت ابزاری می‌باشد.

بنابراین اساس نظریه‌ی دموکراسی مشورتی بر حذف انحرافات عقلانیت ابزاری و گسترش امکانات معرفتی براساس عقلانیت ارتباطی از رهگذر مباحثه‌ی آزاد در حوزه‌ی عمومی و در وضعیت آرمانی گفتار است. در نتیجه طبعاً این نظریه دارای پیوندی عمیق با نظریه‌ی کنش ارتباطی است چرا که به عقیده‌ی هابرماس در صورتی که انسجام اجتماعی کنش ارتباطی را شامل شده و به فهم متقابل معطوف باشد جامعه در دراز مدت و به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز انسجام می‌یابد (توماسن، ۱۳۹۵: ۱۵۲).

بنابراین یکی از اهداف اساسی این شکل از دموکراسی را باید در تلاش برای ایجاد پیوندی میان دموکراسی و لیبرالیسم، یا به عبارتی تئوریزه کردن خوانشی از دموکراسی دانست که همزمان هر دو مولفه‌ی برابری و آزادی را درون خود داشته باشد. دموکرات‌های مشورتی چون هابرماس مدعی هستند می‌توان به یاری روندهای مناسب مشورت و تأمل به انواعی از موافقت که هر دو نوع دعوی عقلانیت (به معنای دفاع از حقوق لیبرالی) و مشروعیت دموکراتیک (به معنای حاکمیت مردم) راضی کند، دست یافت. به عبارتی می‌توان با بازتفسیر حاکمیت مردم در روابط بینادهنی و بازتعریف آن به عنوان کنش ارتباطی، مردم را به پذیرش مشتاقانه‌تر آرمان‌های دموکراتیک سوق داد بدون این‌که با خطراتی که دفع آن‌ها سبب رد یا

۱. Michael Lessnoff

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵ محدود کردن مشارکت مردم می‌شود مواجه شد (موفه، ۱۳۸۸: ۱۹۱-۱۹۰). بنابراین می‌توان گفت هابرماس به عبارتی توسط نظریه دموکراسی مشورتی ایده‌ی کاربرد عمومی خرد را به نظریه‌ی قانون و دموکراسی پیوند می‌زند، در این نوع از دموکراسی گفتگوی عمومی و برابری در حوزه‌ی عمومی مشروعیت بخش قوانین است (توماسن، ۱۳۹۵: ۱۵۲).

۲،۲،۲. زبان و ارتباط

در مرکز دموکراسی گفتگویی هابرماس عناصر زبان و ارتباط دارای نقش اصلی می‌باشند. زبان با نقشی که در توانمندسازی انسان‌ها در شناخت و نگاه به یکدیگر به عنوان موجوداتی برابر، آزاد و عاقل دارد در شکل‌گیری ارتباطی سازنده در جامعه‌ی بشری موثر واقع شده و با آزادسازی ظرفیت سیاسی انسان در بستر ارتباط و در فضای عمومی، به عنوان کنشی سیاسی مسیر را برای مشارکت از گذرگاه تعامل و گفتگو هموار می‌سازد، لذا چنانچه دموکراسی را به معنای مشارکت مدنظر قرار دهیم زبان به عنوان اساس این فرآیند مورد توجه قرار می‌گیرد. دلیل اهمیت زبان، نقش آن در فرآیند ارتباط و تجلی عقلانیت ارتباطی که محور نظریات و آرای هابرماس در راستای دغدغه‌ی او در رهایی بشر است، می‌باشد. اهمیت عقلانیت ارتباطی نیز در این بحث به نقش کلیدی آن در حوزه‌ی عمومی و دموکراسی مشورتی بر می‌گردد. همانگونه که در ادامه تصریح خواهد شد دموکراسی مشورتی بر پایه‌ی مباحثه و استدلال بنا می‌شود و نیازمند شکلی درست و تحریف نشده از ارتباط میان شهروندان است، ارتباطی که زمینه‌ساز مباحثات منطقی و تضمین اصل دموکراتیک باشد. بنا بر اصل دموکراتیک صفت مشروعیت تنها بر قوانینی امکان اتصاف دارد که مشروعیتشان توسط مکانیزمی استدلال محور به طور قانونی و با کسب موافقت همه‌ی شهروندان به دست آمده باشد به عبارتی تنها قانون‌هایی امکان ادعای مشروعیت را دارا می‌باشند که در فرآیند گفتمانی قانونگذاری تایید و رضایت همه‌ی شهروندان را بدست آورد (لسناف، ۱۳۸۷: ۴۶۷).

لذا تنها کنش ارتباطی تضمین‌کننده‌ی این اصل می‌باشد که در حوزه‌ی عمومی و با حاکمیت عقلانیت ارتباطی متبلور می‌شود. او این مدل از دموکراسی را هم‌نوا با کانت و براساس اصول مورد دفاع جریان روشنگری علی‌الخصوص اصل خود آیینی تدوین نمود. در مدل

دموکراسی مشورتی هابرماس به اعتقاد بن حبیب^۱ مشروعیت و عقلانیت از طریق فرآیندهای تصمیم‌گیری جمعی در یک جامعه‌ی سیاسی تضمین می‌گردند و شرط نیل به این هدف نیز صورت‌بندی نهادهای جامعه به گونه‌ایست که منافع اعضا به عنوان انسان‌هایی آزاد و برابر، به گونه‌ای عقلانی و منصفانه و در فضایی آزاد و برابر در این تصمیم‌گیری لحاظ بشود. لازمی ایجاد چنین شرایطی مهیا کردن بسترهای مناسب برای برقراری گفتگویی اخلاقی است که عقلانیت تصمیمات حاصله از این تعاملات جمعی را تضمین نماید (موفه، ۱۳۸۸: ۱۹۳). ویژگی‌های این گفتگو را به طور خلاصه چنین می‌توان بر شمرد؛ در درجه اول فرآیندها توسط هنجارهایی برابر و متقارن اداره شوند، حق زیر سوال بردن موضوعات مکالمه بر همه‌ی اعضا محفوظ باشد و همگان محق بر آغاز کردن مباحث تاملی در باب قواعد، رویه‌ها، روش‌ها و کاربست‌های گفتگو باشند (همان: ۱۹۲). یا به طور خلاصه آنچه هابرماس از آن با عنوان شرایط آرمانی بیان یاد می‌کند. در توضیح شرایط آرمانی بیان باید گفت که به زعم هابرماس برای گفتگویی که ملزوم نیل به تفاهم است شرایطی لازم است که مهمترین آن‌ها تهی شدن فضای گفتگو از قدرت‌های محدود کننده می‌باشد و حوزه‌ی عمومی فراهم کننده‌ی چنین فضایی است (هرسیچ و حاجی زاده، ۱۳۸۹: ۸۱).

می‌توان بر این اساس استنباط کرد آزادی، برابری، عقلانیت و اتکای مشارکت‌کنندگان بر نیروی گفتگو و استدلال که همه به نوعی حاکی از خود آیینی فرد مشارکت‌کننده هستند، شروط برقراری گفتگوی مد نظر هابرماس را تشکیل می‌دهند که می‌تواند تحقق بخش شرایط گفتگوی آرمانی و کسب مشروعیت و عقلانیت برای این مدل از دموکراسی باشد. به عبارت دیگر مفهوم خود آیینی بدینگونه به برقراری دیالوگ مد نظر هابرماس و به طور کلی نظریه‌ی دموکراسی او پیوند می‌خورد که این امر بیانگر تلاش‌های فکری او در چارچوب فلسفه‌ی روشنگری می‌باشد.

البته ذکر این نکته ضروری است که این استنباط مبتنی است بر توجه به مفهوم دموکراسی به عنوان روشی از زندگی و نه صرفاً نهادی سیاسی که مبتنی است بر وجود روابط دموکراتیک جاری میان انسان‌هایی دموکراتیک به عنوان انسان‌هایی که قادرند تا با اتکا بر نیروی خود آیینی از طریق داوری و انتخاب، بر جریان‌ها و مناسبات عرصه‌ی زیست عمومی و خصوصی خود تاثیر

۱. Seyla Ben habib

_____ وجوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵
بگذارند (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۷).

۳،۲،۲. قانون

یکی از مولفه‌های اساسی در نظریه‌ی سیاسی هابرماس در مورد دموکراسی‌های مشورتی مفهوم قانون و مسئله‌ی مشروعیت آن می‌باشد. او در بعضی نوشته‌های سیاسی خود و در مقدمه چاپ جدید تحولات ساختاری در حوزه‌ی عمومی و مصاحبه‌هایی به آنچه از نظر او تلقی عملی بارز اندیشه‌های ظاهرا آرمانگرایانه‌ی شناخت و عمل رهایی بخش، کنش ارتباطی و اخلاق گفتگو است، اشاره می‌کند. همچنین در بسیاری از آثار این دوره که روی نظریه‌ی حقوقی متمرکز است در پی بازسازی مفهوم سنتی دولت قانونی یا دولتی که تجسم حکومت قانون است بر می‌آید و تلاش می‌کند چگونگی مشروعیت شکل‌های حقوقی اقتدار دولتی را بررسی کند (اوٹ ویت، ۱۳۹۳: ۱۹۷). او در این زمینه ابتدا به مفهوم اخلاق و نقش هنجارهای اخلاقی در تنظیم جوامع انسانی می‌پردازد. هابرماس اخلاق را برای بنای قانون ناکافی می‌داند و با تصریح اینکه حقوقی که در قانون حمایت می‌شوند حقوق انسانی و نه اخلاقی هستند مدعی وجود رابطه‌ای مکملی میان قانون و اخلاق می‌شود (اسکمبلر، ۱۳۹۶: ۳۰۱). او اخلاق و قانون را دارای رابطه‌ای درونی ارزیابی می‌کند و معتقد است هر دو این‌ها علیرغم تفاوت‌هایی که واجد آن می‌باشند از طریق اصل گفتگویی به هم مرتبط می‌شوند. هابرماس در نظریه‌ی کنش ارتباطی ابراز می‌دارد که قانون می‌تواند اهداف سیستماتیک را پی بگیرد که اخلاق از انجام آن ناتوان است. قانون برخلاف اخلاق از پشتوانه‌ی حکومت برخوردار است و در مورد شهروندانی اعمال می‌شود که خود قانون آن‌ها را سوژه‌های قانونی تلقی می‌کند، در حالی که در مقابل قانون اخلاق عامی قرار می‌گیرد که در مورد همه کاربرد دارد و در هر حوزه‌ای به کار می‌رود. لذا بنابر اصل گفتگویی که فقط هنجارهایی را معتبر می‌داند که همه‌ی اشخاص متأثر از آن به عنوان مشارکت کنندگان گفتمان اخلاقی آن را پذیرفته باشند، اخلاق و قانون به هم مرتبط می‌گردند. هابرماس اعتبار هنجارهای اخلاقی را نیز به وسیله‌ی اخلاق گفتمان توضیح می‌دهد اما این هنجارها برای نظم بخشی به جامعه کفایت نمی‌کنند چرا که حتی اگر تابع وجدان نباشیم باز هم مجبوریم از قانون پیروی کنیم بنابراین لازم است اخلاق با قانون تکمیل شود (توماسن، ۱۳۹۳: ۱۵۳-۱۵۴). حد و مرز اعتبار هنجارهای قانونی یا قوانین موضوعه را محدودیت‌های اجتماعی قانونی مشخص می‌کند، هنجارهای قانونی نیز مانند هنجارهای اخلاقی توسط گفتمان عقلانی

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و چهارم، پاییز ۱۳۹۷

واجد اعتبار و مشروعیت می‌شوند لذا هابرماس در بستر قانون اخلاق گفتمان را به نظریه‌ی گفتمانی دموکراسی بر می‌گرداند (همان: ۱۵۶).

۴,۲,۲. مشروعیت

مساله‌ی مشروعیت در نظریه‌ی دموکراسی مشورتی هابرماس دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشد. او کارایی و ثبات دموکراسی را به وجود جامعه‌ای همگرا از رهگذر نگرشی عقلانی نسبت به مفهوم مشروعیت گره می‌زند، لذا به دنبال این است که تصمیمات نهادهای دموکراتیک چشم‌انداز بی‌طرفانه‌ای را در باب برابری و نفع عمومی به نمایش بگذارند که این نیازمند رویه‌هایی است که تضمین کننده نتایجی عقلانی طی مشارکت دموکراتیک باشند (موفه، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

در نظریه‌ی دموکراسی مشورتی، هابرماس مسئولیت مشروعیت بخشیدن به دولت را بر عهده‌ی فرآیندهای غیررسمی و قانونا نهادینه شده‌ی مشاوره‌ی سیاسی می‌گذارد، به عبارتی مشروعیت اقتدار سیاسی تنها از طریق مشارکت عمومی در مشاوره و تصمیم‌گیری سیاسی قابل تامین است که این خود مبین وجود رابطه‌ای درونی میان قانون و حاکمیت مردمی از دید هابرماس می‌باشد (اسکمبلر، ۱۳۹۶: ۳۰۰). قانون نیز بایستی که وجهی از مشروعیت را در خود داشته باشد و این مساله وابسته به حصول از طریق گفتمان‌هایی عقلانی است که تنها استدلال برتر در این گفتمان‌ها موفق است و ویژگی‌شان نیز برابری و صداقت است (توماسن، ۱۳۹۵: ۱۵۲) در عین حال نیروی الزام‌آور خود را از اتحاد میان آمرانه بودن و ادعای مشروعیتش اخذ می‌کند، به عبارتی باید تهدید به مجازات را با توسل به باورهای مشترک ترکیب کند (اوت ویت، ۱۳۹۳: ۲۰۳).

۵,۲,۲. حوزه‌ی عمومی

هابرماس در اولین اثر خود با عنوان تحولات ساختاری در حوزه‌ی عمومی به طور مبسوط به این مفهوم و سیر تاریخی شکل‌گیری حوزه‌ی عمومی بورژوازی تا زوال آن و ایجاد فرآیندی که به فتودالیزه شدن مجدد این حوزه به زعم او می‌انجامد می‌پردازد. در نظریه‌ی سیاسی هابرماس حوزه‌ی عمومی به عنوان محل شکل‌گیری دموکراسی دارای نقشی محوری می‌باشد، فضای

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵
عمومی در این جا نقشی واسطه‌ای میان جامعه‌ی مدنی و سیاست یا دولت را دارا می‌باشد
(انصاری، ۱۳۸۴: ۲۰۱). هابرماس حوزه‌ی عمومی را به عنوان مبنا و اساسی برای مفهوم «جامعه
مدنی» مورد تحلیل قرار می‌دهد و از این منظر می‌کوشد تا شرایط و ملزومات تاسیس جامعه‌ی
مدنی ایده‌آل را مطرح کند. گرچه او این دو مفهوم را از هم متفاوت دانسته و حوزه‌ی عمومی را
بیشتر به عنوان محتوا و شرایط می‌داند، در حالیکه جامعه مدنی در نظر او بیشتر ماهیتی انجمنی
و نهادی دارد (علیخواه، ۱۳۷۸: ۱۱۵).

حوزه‌ی عمومی فضایی است که همه‌ی شهروندان امکان ورود و مشارکت سیاسی در آن را
دارا می‌باشند و به نوعی حیات سیاسی در آن جریان دارد. به اعتقاد هابرماس اطلاعات که به
منزله‌ی اکسیژن برای دموکراسی می‌باشد در فضای عمومی پردازش و فرآوری می‌شود و افراد
در آن به گونه‌ای آزادانه و عقلانی به بحث و استدلال در باب مباحث سیاسی خود می‌پردازند.
هر چه فرآیندها و روندهای منجر به تولید اطلاعات در این فضا آزادتر و با مشارکت حداکثری
همه نیروهای اجتماعی باشد مزایای دموکراسی واقعی‌تر و موثرتر می‌شود (هرسیچ و حاجی‌زاده،
۱۳۸۹: ۸۱).

هابرماس در تعریف حوزه‌ی عمومی آن را ابتدا به جامعه و زندگی جمعی معطوف کرده و آن
را جزئی از عرصه‌ی اجتماعی می‌داند که وظیفه‌اش بسترسازی در جهتی است که بتوان در آن
چیزی را در برخورد با افکار عمومی شکل داد، هابرماس در این زمینه اذعان دارد زمانی که
شهروندان درباره‌ی مسائل مورد علاقه و منافع عمومی بدون هرگونه قیدوبند با هم به تبادل
نظر بپردازند به صورت پیکره‌ای عمومی در می‌آیند. وظیفه و رسالتی که پیکره‌ی عمومی
شهروندان در انتقاد و نظارت بر طبقه‌ی حاکم بطور غیررسمی دارد آن چیزی است که تعبیر
«افکار عمومی» به آن اشاره دارد (نوذری، ۱۳۹۳: ۴۴۱). او در مقدمه‌ی کتاب دگرگونی
ساختاری در حوزه عمومی، ابتدا به معانی و تعاریف مختلفی که از واژه‌ی «عمومی» وجود دارد
می‌پردازد و تلاش می‌کند تلقی خود از این واژه در راستای آغاز بحث خود درباره «حوزه
عمومی» روشن سازد و می‌گوید:

خود حوزه‌ی عمومی قلمرو ویژه‌ای است که در تقابل با حوزه‌ی خصوصی تعریف می‌شود.
گاهی اوقات عموم صرفاً به آن بخش از افکار عمومی گفته می‌شود که در مقابل صاحبان قدرت
قرار می‌گیرد، ارگان‌های دولتی و رسانه‌ها، مثل مطبوعات که ارتباط بین اعضای حوزه‌ی عمومی
را تسهیل می‌کنند بسته به شرایط می‌توانند ارگان‌های عمومی قلمداد شوند (هابرماس، ۱۳۹۲:

به عقیده‌ی هابرماس اهمیت حوزه‌ی عمومی در نقش آن برای فرآهم‌آوری فضایی جهت مشارکت آزاد شهروندان برای پیگیری مباحثه‌ای آزاد و در غیاب محدودیت و فشارهای ناشی از عناصر قدرت می‌باشد و این شرایط است که مباحثه را ارزشمند می‌کند و نه نفس خود مشارکت و مباحثه. به عبارتی هرگونه مباحثه و مشارکتی نظر هابرماس را برآورده نمی‌کند و تنها مشارکت آزادی که استدلال برتر در آن موفق بیرون مد نظر است. از جهتی دیگر بنا بر هدف دیرینه‌ی دموکراسی که جلب مشارکت گسترده‌ی شهروندان جامعه‌ی سیاسی و امکان تعیین سرنوشت برای مردم از این رهگذر است، حوزه‌ی عمومی ارزشمند تلقی می‌شود. هرگونه بازسازی مفهوم دموکراسی مستلزم توانمندسازی مشارکت مردمی است. به اعتقاد هابرماس حوزه‌ی عمومی که در خارج از عرصه‌ی رسمی سیاست به مثابه واسطه‌ای میان دولت و جامعه‌ی مدنی مرکز مباحثات در مسائل مورد علاقه‌ی عموم است، تنها جایی است که به مثابه جوهر دموکراسی قابلیت پیگیری این هدف در آن امکانپذیر است (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۲۰۱).

نتیجه‌گیری

پس از پرداختن به برخی از اساسی‌ترین ابعاد آرای ایمانوئل کانت و یورگن هابرماس در ارتباط با وجوه دموکراتیک نظام سیاسی مناسب در جهت اداره‌ی حیات سیاسی جامعه، در راستای نیل به نتیجه‌ی مطلوب پژوهش لازم است تا به تشابه یا تفاوت میان برخی از ابعاد منظومه‌ی فکری این دو اندیشمند در این موضوع اشاره شود.

نظام سیاسی مطلوب کانت که از آن با عنوان جمهوری یاد می‌کند، نظامی است که براساس اصول پیشینی خرد مانند آزادی، استقلال و برابری بنا شده و قوانین و مسئله‌ی مشروعیت آن‌ها که در این نظام دارای جایگاهی تعیین‌کننده هستند پیوند عمیقی را با مفهوم حق که برآمده از فلسفه‌ی اخلاق کانت است دارا می‌باشد. نظام نمایندگی و اصل تفکیک قوا نیز دو مولفه‌ی اساسی دیگر در نظام جمهوری کانت می‌باشند که در کنار قانون اساسی می‌کوشد به وسیله‌ی آن‌ها جامعه‌ی سیاسی را از سیطره‌ی استبداد محفوظ نگاه داشته و از اصول آزادی، برابری و استقلال حراست شود. در مقابل هابرماس تلاش نمی‌کند تا نظام سیاسی جدیدی را از لحاظ نظری خلق کند بلکه می‌کوشد در چارچوب دموکراسی لیبرالی علل عدم توفیق این دموکراسی را در نیل به اهداف ادعایی خود بیابد. لذا از این حیث در بسیاری از اصول اساسی ساختار سیاسی

— و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵

مدنظر هابرماس به علت خاستگاه لیبرال دمکرات واجد وجوه تشابه بسیاری با آرای کانت می‌باشد. از این میان باید به اصولی چون دفاع از فردگرایی، حاکمیت قانون، نظام نمایندگی، برابری، آزادی و ماهیت قراردادی حکومت و دفاع از مالکیت خصوصی اشاره کرد. با این وجود نباید از تفاوت‌های با اهمیتی که در این میان نیز وجود دارند و نشان از برخی رگه‌های اقتدارآمیز در اندیشه‌های کانت دارند غافل شد. مواردی چون مخالفت شدید او با حق انقلاب و مقاومت، دولت‌گرایی او و تمایلش به حکومت پادشاهی. اراده‌ی عمومی نیز در اندیشه‌ی کانت لزوماً به معنای فرمانروایی دموکراتیک نیست و امکان نمایندگی توسط یک فرد یا یک گروه را نیز دارا می‌باشد، همچنین به عقیده‌ی او رضایت بنیاد دولت نیست و در برابر دولت وظیفه‌ی فرد تنها اطاعت می‌باشد (عالم، ۱۳۹۳: ۴۳۶). در مقابل اصولی مانند رضایت مستمر به عنوان بنیاد مشروعیت حکومت، نظارت مداوم بر عملکرد حکومت، حق مقاومت و انقلاب، تجلی اراده‌ی عموم در آراء عمومی، حق مطالبه‌گری شهروندان، پاسخگویی دولت و بطور کلی برخی از اصول اساسی لیبرال دموکراسی‌های غربی قرار دارند که هابرماس نیز در همین راستا می‌کوشد با توسل به عامل مفاهیم و گفتگو و با هدف رهانیدن دموکراسی سرمایه‌داری از عقلانیت ابزاری مسلط علاجی برای انحرافات حادث شده در طی حرکت این ساختار سیاسی بیابد، لذا در این جهت دموکراسی مشورتی را بهترین گزینه می‌داند.

در نظریه‌ی هابرماس همه‌ی هنجارهای اخلاقی و قانونی که وظیفه‌ی نظم بخشیدن به جامعه را دارند مشروعیت خود را از توافق و تفاهمی بین الادهانی می‌گیرند که تمامی آحاد جامعه را در بر گرفته باشد. لذا مهمترین اصلی که دموکراسی مشورتی هابرماس را از انواع دیگر متمایز می‌کند جایگاه مفاهیم آزاد و رها از سلطه و عقلانیت مترتب بر آن در دموکراسی مذکور می‌باشد.

جنبه‌ی دیگری که باید در ارتباط با آرای این دو اندیشمند بدان توجه کرد شرایط تاریخی است که این دو نفر تحت تاثیر آن به ارائه آرای خود در این زمینه پرداختند. کانت در عصری زندگی می‌کرد که عمده‌ی کشورها به صورت حاکمیت مطلقه اداره می‌شدند و آموزه‌هایی مانند دموکراسی و جمهوری در عمل چندان رواج نداشتند. در این دوره که قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی را در بر می‌گیرد در فرانسه تا انقلاب ۱۷۸۹ حکومت پادشاهی بر سر کار بود و پس از انقلاب و گذشت عصر ترور حکومت استبدادی ناپلئون مستقر شد. در آلمان نیز حکومت فردریک علیرغم خوی روشنگرانه‌ی او که مورد ستایش کانت هم بود در دسته‌ی حکومت‌های

استبدادی جای می‌گرفت، در روسیه و انگلستان شرایط به همین منوال بود. در مقابل هابرماس نظریه دموکراسی مشورتی خود را در زمانه‌ای بسط داد که مفهوم دموکراسی هم در عمل و هم در حوزه‌های مفهومی علوم سیاسی به صورت مفهومی جا افتاده، حاضر بود و علیرغم وقایعی چون ظهور حکومت‌های توتالیتر و فاشیستی در بعضی کشورها، به عنوان بهترین ساز و کار ممکن در راستای اداره‌ی جوامع مدرن غربی دارای جایگاهی ویژه بود. شاید به همین علت بود که نظریه‌ی کانت دارای جزییات عملی بیشتری در خصوص ویژگی‌های حکومتی نظام جمهوری مد نظر او می‌باشد و از این حیث دارای بداعت است، در مقابل همانطور که گفته شد هابرماس نیز معترف است نظریه‌ی دموکراسی مشورتی قرار نیست جایگزینی برای دموکراسی غربی باشد بلکه می‌کوشد این دموکراسی را به جای اتکا بر عقلانیت ابزاری مختص جوامع سرمایه‌داری بر عقلانیت مفاهیمه‌ای قرار دهد.

نکته بعدی مفهوم حوزه‌ی عمومی است که در نظریه‌ی دموکراسی مشورتی هابرماس دارای جایگاه ویژه‌ای است، به عقیده‌ی هابرماس حوزه‌ی عمومی محلی است که مواد مورد نیاز دموکراسی که همانا اخبار و اطلاعات می‌باشند فرآوری می‌شود یا به عبارتی دیگر محلی است که دموکراسی در آن جریان می‌یابد. هابرماس با نگاهی به سیر تاریخی شکل‌گیری حوزه‌ی عمومی بورژوازی، یکی از علل نابسامانی‌های عصر جدید را در زوال این حوزه و فتودالیزه شدن مجدد آن می‌بیند. مفهوم حوزه‌ی عمومی در اندیشه‌های کانت نیز دارای جایگاه مهمی است، به عقیده‌ی کانت عامه‌ی خردورز مردم باید در تصمیم‌گیری‌های عرصه‌ی عمومی حاضر باشند چرا که به عقیده‌ی او یکی از مهمترین ضروریات نیل به روشنگری در گرفتن مباحث عمومی و مورد علاقه و مرتبط با امور و زندگی عامه‌ی مردم در جامعه‌ی مدنی می‌باشد که لازمه‌ی آن نیز کاربرد آزادانه‌ی خرد در امور عمومی است، نکته‌ی اساسی در این زمینه تلقی کانت از تاثیرگذاری این روند در تضمین عملکرد درست و عادلانه‌ی دولت است (هولاب، ۱۳۹۳: ۲۷).

به عنوان آخرین نکته نیز باید به این موضوع اشاره شود که در آرای کانت اساس سیاست بر موازین اخلاقی جهانشمول مبتنی بر اصل عمومیت یا همگانی سازی است، در مقابل در اندیشه‌ی هابرماس اساس سیاست توافقی است که براساس خواست همگانی مبتنی بر عامل گفتگو باشد لذا بر این مینا، بر خلاف امر مطلق کانت، هیچ چیز از پیش معین و تعیین شده نیست و پذیرش و اعتبار تمامی هنجارها در گرو رضایت و موافقت تمام کسانی قرار می‌گیرد که به نحوی تحت تاثیر آن‌ها قرار می‌گیرند، شاید به تعبیری بتوان این تفاوت در اساس

—— وجوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ♦
نظریه‌پردازی کانت و هابرماس را در حوزه‌ی سیاسی به عنوان یکی تعیین کننده‌ترین مولفه‌ها در
نظر گرفت.

منابع:

- ابادری، یوسف، (۱۳۸۹)، خرد جامعه شناسی، تهران: طرح نو، چاپ سوم
- اسکمبلر، گراهام (۱۳۹۶)، هابرماس نظریه‌ی انتقادی و سلامت، مترجم: حسینعلی نوذری، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول
- انصاری، منصور (۱۳۸۴)، امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس، تهران: مرکز، چاپ اول
- اوث ویت، ویلیام، (۱۳۹۳)، هابرماس: معرفی انتقادی، مترجم: لیلا جو افشانی و حسین چاووشیان، تهران: اختران، چاپ دوم
- بشیریه، حسین (۱۳۹۶)، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیس، تهران: نگاه معاصر، چاپ دوازدهم
- پولادی، کمال (۱۳۹۳)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب: از ماکیاولی تا مارکس، تهران: مرکز، چاپ هشتم
- توماسن، لاسه (۱۳۹۵)، معمای هابرماس، مترجم: محمد رضا غلامی، تهران: دنیای اقتصاد، چاپ اول
- جمالی، حسین و منوچهری (۱۳۸۰)، عباس، «تاملی بر فلسفه سیاسی کانت»، نامه مفید، دوره ۷، شماره ۲۵، صص ۱۸۳ تا ۲۰۳
- جهاننگلو، رامین (۱۳۸۸)، مدرنیته دموکراسی و روشنفکران، تهران: مرکز، چاپ پنجم
- سیزه‌ای، محمد تقی (۱۳۸۶)، «جامعه مدنی به مثابه قرارداد اجتماعی: تحلیل مقایسه‌ای اندیشه‌های، هابز، لاک و روسو»، پژوهش حقوق عمومی، بهار و تابستان، شماره ۲۲، صص ۶۷ تا ۹۸
- شجاعی جشوقانی، مالک (۱۳۹۱)، درآمدی فلسفی - تاریخی به روشنگری: از کانت تا فوکو، تهران: علم، ۱۳۹۱، چاپ اول
- ضیمران، محمد (۱۳۹۳)، نگاهی به فلسفه‌ی روشنگری و بازتاب آن در هنر، تهران: نقش جهان
- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۹۱)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نی، چاپ بیست و چهارم
- علیخواه، فردین (۱۳۷۸)، «کنش ارتباطی؛ بنیاد شکوفایی حوزه عمومی: یورگن هابرماس»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۳۹ و ۱۴۰، صص ۱۱۴ تا ۱۲۵

- و جوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت هابرماس ۵
- کانت، امانوئل (۱۳۹۴)، «در پاسخ به پرسش روشن‌نگری چیست»، در کتاب روشن‌نگری چیست؟ روشنی‌یابی چیست؟ تدوین و ترجمه: سیروس آرین‌پور، تهران: آگاه، چاپ چهارم
- کورنر، اشتفان (۱۳۹۴)، فلسفه‌ی کانت، مترجم: عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۷۸)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، مترجم: خشایار دیهیمی، تهران: کوچک، چاپ اول
- محمد رضایی، محمد (۱۳۹۰)، «آزادی و خودمختاری انسان از دیدگاه کانت و نقد و بررسی آن»، دو فصلنامه انسان‌پژوهی دینی، سال هشتم، شماره ۲۵، صص ۲۱ تا ۳۳
- محمدی‌آملی، سید محمد (۱۳۸۶)، «هابرماس و پروژه‌نا تمام مدرنیته»، دو فصلنامه مفید، دوره ۱۳، شماره ۵۹، صص ۵۳ تا ۶۶
- محمودی، سید علی (۱۳۸۲)، «کانت دموکراسی، نمایندگی و نظام جمهوری»، فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۹۵ و ۱۹۶، صص ۲۴ تا ۳۵
- محمودی، سید علی (۱۳۹۵)، فلسفه‌ی سیاسی کانت: اندیشه‌ی سیاسی در گستره‌ی فلسفه‌ی نظری فلسفه‌ی اخلاق، تهران: نگاه معاصر
- نوذری، حسینعلی (۱۳۹۳)، بازخوانی هابرماس، تهران: چشمه، چاپ چهارم
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، تهران: افکار، چاپ چهارم
- هولاب، رابرت (۱۳۹۳)، یورگن هابرماس: نقد در حوزه‌ی عمومی، مترجم: حسین بشیریه، تهران: نی، چاپ هشتم
- هیوود، اندروو (۱۳۹۱)، سیاست، مترجم: عبدالرحمن عالم، تهران: نی، چاپ دوم
- یاسپرس، کارل (۱۳۹۰)، کانت، مترجم: میر عبدالحسین نقیب‌زاده، تهران: طهوری